

## نگاهی به زندگانی ابن حسام خوسفی

ای نام تو در هر دهنی ورد زبانتها  
اندر حجب از درک یقین تو گمانها  
از دفتر گل نکته توحید تو خواند  
بلبل که شب آرام ندارد ز فغانها

### چکیده

مولانا محمدابن حسام‌الدین حسن بن شمس‌الدین محمد قهستانی خوسفی، شاعر نامدار سده نهم هجری است.

وی زندگی ساده‌ای داشته، به‌دربار بی‌اعتنا بوده و از عرق جبین نان می‌خورده است. سفرهایی به چند روستای بیرجند و نیز هرات و مشهدالرضا ع داشته است. دارای سه پسر بوده و مزارش در روستای خوسف از توابع بیرجند است.

در ادبیات ما چندتن به ابن حسام شهره‌اند:

۱- جمال‌الدین محمدابن حسام هروی معروف به ابن حسام خوافی. وی اصلاً از مردم خواف بوده، در هرات سکنی داشت. از شاعران ملک شمس‌الدین کرت و فرزندان او بوده و ظاهراً در اواخر عمر در کرمان می‌زیسته و در عصر خودش در شاعری شهرت بسیار داشته است. مولد او در یکی از قرای نیشابور بوده و چون مدتی در شهرهای خواف، سرخس و هرات به‌سر برده، او را به هر یک از این سه شهر نسبت داده‌اند. وی سفری به هندوستان رفته و به ایران بازگشته و در دربار آل‌کرت اعتباری تمام داشته است.

۲- جلال‌الدین بن حسام معروف به ابن حسام سرخسی از شعرای قرن هفتم.

۳- ابن حسام هروی از علمای قرن نهم، نواده جلال‌الدین بن حسام مذکور.

۴- کمال‌الدین فرزند جمال‌الدین بن حسام خوافی معروف به ابن حسام. وی در قرن هشتم در

هرات زندگی می‌کرد. از شعرای نامی آن قرن محسوب می‌شود و کتاب عوامل، را به نام معزالدین والی هرات (۷۷۱-۷۳۲ ه. ق.)، تخلص کرد. او علاوه بر شاعری در علم نحو نیز تسلط داشته و همین کتاب عوامل در همین موضوع است.<sup>۱</sup>

در خراسان دو خانواده معروف به ابن حسام بوده‌اند و هر دو اهل ادب و فضل و دانشمند که در کتب تذکره بارها با هم اشتباه شده‌اند؛ یک خانواده اهل خواف بوده‌اند و خانواده دیگر اهل قهستان. شاعر مورد نظر ما، مولانا محمدابن حسام الدین حسن بن شمس الدین محمد قهستانی خوشفی که تخلص شعری اش «ابن حسام» است، در ابیاتی که در نعت حضرت محمد ﷺ سروده است، به نام خود و جدش اشاره کرده، می‌گوید:

نامی که جز به نام تو نامی نمی‌شود  
نام محمد بن حسام محمد است  
در جای دیگر به نام پدرش اشاره می‌کند و می‌گوید:

محمدابن حسام و محمدابن حسن  
که هست خاک قهستان تو را مقام و وطن  
در ابیاتی نیز به اجداد خود اشاره کرده، از قول پدرش نقل می‌کند که همگان اهل «فضل و علم و ارشاد» بوده‌اند:

پدرم گفت: قرب سیصد سال  
رفت و از رفتگان مرا یاد است  
تا به تهِ پشتِ ما که اجدادند  
همه را فضل و علم و ارشاد است  
پسران هم ز دست مگذارید  
آنچه میراث باب و اجداد است

در مقدمه لغت نامه دهخدا دربارهٔ خاندان ابن حسام چنین آمده: «از سده هشتم و شاید هفتم تا روزگار صفویان، این خاندان در قهستان به شعر و ادب و در عین حال به واعظی و پیشوایی شهرت داشته‌اند».<sup>۲</sup>

زادگاه ابن حسام شهرک خوسف است که در ۳۵ کیلومتری جنوب غربی بیرجند واقع شده و هم‌اکنون مرکز بخش خوسف می‌باشد و بر روی هم بالغ بر ۲۹۰ آبادی است. خوسف شهرکی است بسیار کهن و حتی می‌توان گفت از کهنترین آبادیهای خراسان جنوبی - قهستان - به شمار می‌آید. نام خوسف که به صورتهای مختلف «خسف، خسب، جسب، جوسف» و حتی «خوصف» در منابع تاریخی و جغرافیایی آمده است، دارای قدمت بسیار و شهرت فراوان بوده است.

مؤلف حدود العالم من المشرق الی المغرب که اثر خود را در قرن ۴ ه. ق. نگاشته است، از این شهر بدین صورت نام می‌برد: «خور و خوسف دو شهر است بر کرانه بیابان و آب ایشان از کاریز است و خواستهٔ مردمان این شهر، بیشترین چهارپای است».

حمدالله مستوفی نزهة القلوب که در قرن ۸ ه. ق. تألیف شده، در ذکر بلاد قهستان از خوسف

تحت عنوان «معظمت بلاد» یاد می‌کند و آن را در ردیف شهر تون و قاین و جنابد [گناباد] می‌آورد. دولتشاه سمرقندی صاحب تذکره الشعرا نیز به هنگام ترجمه حال مولانا محمد حسام الدین المشهور به ابن حسام، از خوسف به عنوان زادگاه شاعر یاد کرده است. تولد ابن حسام در سال ۷۸۲ و یا ۷۸۳ هـ. ق. اتفاق افتاده است؛ چنان‌که خود در پایان قصیده‌ای چنین می‌گوید:

این قصیده به سن سی و چهار  
بعد هشتصد به سال است عشر  
نظم کردم چو لؤلؤ شهوار  
در ولایات شاه دین پرور  
در جای دیگر اشاره‌ای دیگر دارد:

چو از هجرت درین تاریخ محدود  
چل و نه سال بر هشتصد بیفزود  
ز عمر من گذشته شصت و شش سال  
جوانی برگذر، پیری به دنبال  
که بر حسب آن، تاریخ تولد ابن حسام ۷۸۳ هـ. ق. می‌شود.

مولانا ابن حسام در زادگاهش به تحصیل مقدمات علوم پرداخت. از دوران جوانی و چگونگی تحصیلات او اطلاعی در دست نیست. حسامی واعظ می‌گوید که وی نزد امیر سید محمد شیرازی که از دانشمندان آن روزگار بوده است به تحصیل علوم پرداخت و از او «رخصت حدیث» یافت. آنچه مسلم است از تربیت‌های ارزنده پدر، برخوردار شده و از آن، چنین یاد می‌کند:

در ازل خیاط خلعت خانه معنی مرا  
خلعتی آراست کامد راست بر بالای من  
بافتند از تار و پود خاطر باریک بین  
پرده بافان معانی سندس دیبای من  
تا جایی که می‌گوید:

تربیت‌های پدر خاک مرا خوشبوی کرد  
خاک خوش بر خوابگاه تربت بابای من  
از گفتار و اشعار او می‌توان پایه دانش و بینش او را محک زد. وی در صرف و نحو و معانی و بیان و نجوم و تاریخ و به ویژه در تفسیر و حدیث و علم رجال و انساب تبحری فوق العاده داشت. در دیوانش از بزرگانی نام برده است ولی از پدر و اجداد دانشمند و با فضیلت خود که همه اهل وعظ و ارشاد و تقوا بوده‌اند، تنها به عنوان مربی و مرشد یاد می‌کند؛ بدین جهت می‌توان گفت که عمده معلومات عمیق خود را از پدر و جد و بستگان نزدیک فرا گرفته و به دوره کمال رسیده است. به گفته مولانا حسامی واعظ درمذنامه، پدران وی اهل علم و ارشاد بوده و در آن ناحیه به زهد و تقوا شهرت داشته‌اند.

شادروان سعید نفیسی<sup>۳</sup> ابن حسام را از اصحاب صدر الدین رواسی دانسته، ولی هیچ نوع اشاره‌ای به زندگی مرشد مرادش ننموده است. لیکن علامه دهخدا صدرالدین رواسی را چنین معرفی می‌کند: «صدرالدین رواسی از خلفای شیخ زین الدین خوافی و حاوی علوم ظاهری و باطنی بود. در

اوایل حال چندین سال در مدینه اقامت جست و در مصر و شام اربعینیات به سرآورد و چون از عربستان مراجعت کرد در ولایت اسفراین که منشأ و مولد او بود ساکن گشت و به ارشاد پرداخت و در زمان سلطان ابوسعید فرزند میرزا سلطان محمد از اسفراین به هرات شد و او درباره وی عنایت و احسان کرد. صدرالدین، دهم ماه رمضان سال ۸۷۱ [هـ.ق.] درگذشت و سلطان جنازه او را مشایعت کرد و بروی نماز خواند. در مجالس النفیس آمده، وی بسیار زیباجمال و در ادای معارف و حقایق دل‌پسند بود. در شهر هرات درگذشت و نعش او را به ولایت شغان بردند و بدان جا مدفون است.<sup>۴</sup>

### شیوه زندگانی

بیشتر تذکره‌نویسان و نویسندگان تراجم احوال، ابن‌حسام را به صفت وارستگی و خرسندی و زهد و تقوا و برکنار بودن از دربارها و اهل زر و زور توصیف کرده‌اند. بعضی محمدابن‌حسام را از اولیا خوانده‌اند. تمام عمرش را در عبادات و مجاهدات، با خلوص و صدق‌تبت و صحت عقیده گذرانید. غالب اوقات خویش را به خلوت و اختفا و عزلت به سر می‌برد و هیچ‌گاه به خانه مریدان تردد نمی‌کرد و مایل به مهمانی با بزرگان و اعیان نبود. اکثر اوقات خود را در مزرعه‌اش در «ریج» که منطقه‌ای در حوالی خوسف است می‌گذراند. از پاکی نهاد و شایستگی او همین بس که گویند و گوید پیغمبر خدا ﷺ را دیده است:

در عهد زندگیم نمودی لقای خویش      بعد از وفات از تو توقع بود همین

دیگر این که برخی شبها را شب زنده‌دار و تا بامداد گرم ستایش بوده است:

هر شبی کاندر شنایش آورم شب را به صبح

نه طبق گوهر بسریزند اختران برپای من  
خانه کوچک گلی او از هر چیز که در زندگی به کار آید تهی بوده است. درون خانه که بوده در خانه را می‌بسته است و هنگام بیرون رفتن در خانه را باز می‌گذاشته؛ و در پاسخ به پرسش مردم می‌گوید:

گفت حجی که رخت خانه منم      خانه رخت در گشاده مدار

خانه رخت اگر نبندی در      نیست ایمن ز دزد و از طرّار

من چو در خانه نیستم خالی است      چه کند خانه تهی عیار

در دیوان اشعار خود به مناسبت‌های مختلف به شیوه زندگانی اشاره کرده است؛ از جمله در

قصیده‌ای می‌گوید:

هزار گوهر معنی برآورم به نثار      چو بحر طبع ثنا گسترم شود مواج

و سپس به شیوه زندگی خود اشاره کرده می‌سراید:

به شب، زبان من و مدح اهل بیت رسول به روز، دست من و کسب شغل‌های تاج  
و در جای دیگر می‌گوید:

شکر و تسلیم شهربند من است	من به شهر قناعتم حاکم
چون سوار می‌کنم سمند من است	تساری تسند تاز تند خیال
راست پرسی گلاب و قند من است	نظم چون آب و نطق شیرینم
عود سوز من و پسند من است	مجرم سینه پر ز آتش و دل

ابن حسام با طبع مقتدری که داشت و خاصه با همه مرارت خود در قصیده‌سرایی و مدح، ستایش «خواجگان بی وجود» عهد خویش را فرو گذاشته، به ستایش بزرگان دین همت گماشته، و خود را بدانچه از طریق سعی و کار فراهم می‌آمده خرسند می‌داشته و از بادرات ذهن بر صحیفه دیوان چنین می‌نگاشته است:

با وجود فقر بنگر فرط استغنا من	سر فرو نارم بجدد خواجگان بی وجود
جز در این معنی نکوشد خاطر دانای من	بر طریق لیس للانسان الا ما سعی

و همین معنی را در خاوران نامه بدین گونه تکرار کرده است:

قناعت نمودم به کم توشه‌ای	همه سال و مه روی در گوشه‌ای
قناعت کنم همچو خورشید و ماه	به یک قرص جو تا شب از بامگاه
مکش منت سرفره اردشیر	شکم چون به یک نان توان کرد اسیر
ز جلاب طلایی برو دست شوی	بساز ای جوانمرد با آب جوی
مجوی آنچه بهر تو نهاده‌اند	ترا چون متاع سخن داده‌اند

بدین جهت از پیشگاه کبریایی الهی می‌خواهد که آلوده منت کسانش نسازد و روزی‌اش را از ممر حلال برساند تا بی‌بیم به لقای حق نایل آید:

برآری به لطف خود ای کردگار	که در دین و دنیا مرا پنج کار
برآرنده آن تو باشی و بس	یکی حاجتم را نمائی به کس
که منت نباید کشید از کسان	دوم روزی من زجایی رسان
به «الآ تخافوا» بشارت بود	سیم چون به مرگم اشارت بود

ابن حسام در عین آن‌که به فقر و مفلسی خود اشاراتی کرده است؛ اما از این جهت احساس سربلندی و مناعت طبع می‌کند و سپاس می‌دارد که از «زبانی دُریشان» و «سخنهای روان» بهره‌ور است؛ چنان‌که خود گوید:

تو در ابن حسام اکنون به چشم مفلسی منگر که گر زر نیستش باری، زبانش دُر فشان بینی  
ابن حسام، همچون همه «آزادگان تهی دست» با آن که از مال و مکتب و دنیاوی محروم است و  
از کدیمین و عرق جبین روزی می خورد و در خانه و کاشانه اش چیزی ندارد؛ مع هذا «سر همت بر اوج  
چرخ بر آورده» و «شکر خدای می گذارد» و می گوید:

آفرین باد بر کف دستم	که ازو می رسد مرا ادرار
دست من آبله ز کدّ یمین	گر تن آسان شوم، شود دشوار
سفری گر مرا به پیش آید	چاره آن بسایدم ناچار
تا پیاده بسایدم رفتن	بر دو پا می روم دو اسبه سوار
خوش دو اسب سبک عنان دارم	گاه یرغه روند و گه رهوار
نیست حاجت مرا به زین و لگام	خود چه گویم ز توبره و افسار
ور تهی پای بایدم رفتن	شکر بگزارم و ندارم عار
با چنین تنگدستی ابن حسام	سر همت بر اوج چرخ برآر
گر ز کالای خانه پرسندم	«لیس فی الدار غیره دینار»

ابن حسام از تنها قطعه زمینی که در «خوسف» داشته امرار معاش می کرده است. و نیز در  
کوهپایه «رچ»، تاکستانی کوچک داشته که حاصل آن کمکی به زندگانی وی می رسانده است.  
مشهور است ابن حسام درختان تاک داشت. روزی می فروشی انگورش را خریده و به مصرف  
شراب رساند. وقتی ابن حسام آگاه شد، دیگر انگور نخورد و یک نهال هم نشانند. وی در تمام عمر  
حتی یک عمل حرام انجام نداد و از مکروهات کاملاً اجتناب داشت. کم کم بر اثر تنگدستی این  
مختصر تاکستان نیز به گرو می رود، چنان که خود بدان اشارت کرده و می گوید:

رزکی داشتم به کھپایه	زان مرا بود ساز و پیرایه
از جفاهای چرخ کج رفتار	در گرو رفته شد به صد دینار

کوهپایه رچ، نقطه ای سرسبز و خوش آب و هواست که در فاصله ۱۸ کیلومتری شرق خوسف  
قرار دارد. ابن حسام بخشی از سال را در این کوهپایه به خلوت نشینی و انزوا می گذرانده است. وی  
درباره صفا و هوای رچ چنین می گوید:

رچ مزرعه ای است بوستان ز بهشت	کآورده نسیمش ارمغانی ز بهشت
من شرح هوای رچ نمی یارم گفت	یا هست بهشت یا نشانی ز بهشت

وی بر اثر اعتقاد راسخی که به ولایت اهل بیت علیهم السلام و دوستی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله داشته و اهل  
بیت اطهار علیهم السلام را از دل و جان پذیرفته، پیوسته به مدح و منقبت آنان می پرداخته و قصاید غزایی در

مدایح حضرت رسول و خاندان پاکش سروده است. از جمله در قصیده‌ای از قصایدش که به «عجزیه» نامبردار شده است چنین می‌گوید:

آسان بود امید بریدن ز دوستان  
گر با نبی و آل بود اتصال من  
هم قول مصطفی است که بعد از کتاب حق  
دست شما و دامن معصوم آل من  
سپس به دعا می‌خواهد که:

یک لحظه از محبت اولاد مصطفی  
خالی مباد خاطر دانش سگال من  
شاعر بارها در قصاید مدحی، خود را به «حسان ثابت» مانند کرده است و بدین عنوان همیشه مباحث می‌کند؛ چنان‌که در قصیده غزایی که در مناقب حضرت امام زین العابدین علیه السلام سروده، چنین می‌گوید:

غبار تربت حسان اگر چه باد ببرد  
کنون به مدح تو ابن حسام حسان است  
شگفت این است که دشمنان متعصب و دوستان جاهل، حب او را به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و مولی علی علیه السلام و اولادش به کفر منسوب داشته‌اند؛ چنان‌که در قصیده مشهورش به مطلع:

ای رفته آستان تو رضوان به آستین  
جاروب فرش مسند تو زلف حور عین  
بدین امر اشاره کرده، چنین می‌گوید:

نسبت به کفر می‌کنم خصم خاکسار  
حاشا، چه کفر؟ کفر کدام؟ و کدام دین؟  
گر نعت اهل بیت تو کفرست، کافر  
هم آسمان گواه برین قول، هم زمین  
ابن حسام به علت اعتقاد راستین به اسلام و قرآن و انس زیادی که هم از جهت تلاوت و هم از جهت کتابت با آن کتاب عظیم و مجید آسمانی داشته و هم به سبب تسلط کافی بر احادیث و اخبار و قصص قرآن و سیره، در اشعار خود آیات زیادی را به‌طور کامل و یا بخشی از آنها را درج کرده است و به قصص و روایات، تلمیحات و اشاراتی دارد.

### ناله ابن حسام از روزگار و مردم زمانه

ابن حسام در چندین شعر از روزگار و مردم زمانه شکوه دارد. از آن جمله می‌گوید:

شرم‌دار ای گردش دوران که با چندین هنر  
با همه سرگستگی داری سر غوغای من  
با ناله چون رباب از آتم که می‌دهد  
چنگ حوادث فلکی گوشمال من  
و در قصیده‌ای حتی از زادگاه خود و ماندن در قهستان شکایت دارد:

هر زمان گوید خرد کابن حسام  
این چنین خوار و پریشان تا به کی؟  
گر به سختی سنگ خارا نیستی  
زندگانی در قهستان تا به کی؟  
پای در دامان حسرت تا به چند  
سر ز فکرت در گریبان تا به کی؟

آری، مردم زمان قدر کسانی مانند ابن حسام را ندانسته‌اند و هنوز هم نمی‌دانند. گویی این شیوه روزگار و مردم روزگارست. بی‌جهت نیست شاعر عارف، حافظ شیرازی می‌گوید:

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل دانش و فضلی، همین گناهت بس  
ابن حسام هم می‌گوید:

گر اینای زمان قدرت ندانند تو قدر خود بدان بگذر ز پندار  
سخن را گر خریداری نداری دل از سودای این بازار باز آر  
چو طاووسان برین گلزار بگذر به پیش کرکسان مردار بگذار

دریغ و درد این است که مردم به او تهمت نادانی می‌زده‌اند و او را خوارمایه می‌پنداشته‌اند. ای که نادان دانیم پس این معانی از کجاست؟ کز ضمیر من بدین اشعار موزون می‌رسد  
من که از راه تواضع خاک راهم، از چه راه هر زمان گردی مرا بردل زهر دون می‌رسد  
آن‌که یک بیت مرا معنی نمی‌داند درست همسری با من نمی‌دانم ورا چون می‌رسد؟!  
دایه ایام دون را شیر و پستان خشک باد کاهل معنی را به جای شیر ازو خون می‌رسد

#### مسافرتها

ابن حسام به مسافرت‌های کوتاهی که در دیوان بدان اشارت‌هاست مانند: زیارت پیر چنشت، گیو، گل و فریز که از روستاهای نزدیک خوسف و بیرجند است، پرداخته. و احتمال دارد مدتی در هرات نیز به سر برده و در آنجا دوستان‌ارانی داشته است؛ گرچه در این خصوص دلیلی در دیوانش به نظر نمی‌رسد. مسافرتش به مشهد مقدس بر حسب گفته خودش مُحَرَز است. در قصیده‌ای که در نعت حضرت رضا علیه السلام سروده، می‌گوید:

به خاک روضه پاک تو آرزومندم چو خاک تشنه به باران و تن به خاک وطن

و از بیت زیر معلوم می‌شود که این زیارت نصیب وی شده و دیگر بار آرزوی آن را داشته است:

بود که بار دگر سر بر آستان نیاز به خاک بوس درت مفتخر شود لب من

#### ممدوحین ابن حسام

به‌طور کلی ابن حسام مدّاح رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اولاد طاهرینش علیهم السلام است. و بدین معنی بارها اشاره و افتخار کرده است. بدین جهت بیشتر قصایدش از مدح معصومین علیهم السلام است. با وجود این در دیوانش مدایحی دیده می‌شود که در آنها امرا و شاهزادگان تیموری و فرمانروایان محلی را به اقتضای حال و زمان وصف کرده است. اما با توجه به متن قصاید، روشن می‌شود که این شاعر وارسته، تنها



برای دفع ظلم و بیداد بیدادگران زمان و رفع عسرت معیشت خود و مردم دیارش قصاید مزبور را در مدح و رثای آنان سروده است؛ اگرچه خود از این کار اکراه داشته و در جای جای دیوان بدان اشارت و اظهار ندامت می‌کند؛ از جمله در ابیاتی چنین می‌گوید:

در مدح شاه رفته‌ام، اما نرفته‌ام      بر درگه امیر و سلاطین به هیچ باب  
نگشاده‌ام به جود کسی دست اطماع      ننهاده‌ام به پیش کسی دست اطلاب

و نیز:

در همت و قناعت من بین که تا کنون      مسمون هیچ سفله نبودم به یک کراع  
درد سری که واقعه دهر می‌نمود      مبنی بر آن‌که دفع شود از سرم صداع  
کردم به مدح غیر تو چندین ورق سیاه      در حسرت و خجالتم از روز اطلاع  
از دامن عطای تو دستم بریده باد      گر بیش، پیش سفله کشم دست اطماع

باری، از ممدوحان نامبردار شاعر می‌توان از این فرمانروایان نام برد: شاهرخ میرزا تیموری، میرزا بایستقر فرزند شاهرخ میرزا، سلطان ابوسعید، سلطان ابراهیم بن شاهرخ، سلطان احمد، سلطان حسین میرزا بایقرا، میرزا سلطان محمد فرزند بایستقر. از عرفا و شاعرانی که محمدابن حسام بدانها توجه و ارادت داشته است می‌توان از سید قاسم انوار متخلص «به قاسم» نام برد. همچنین در جای جای دیوان، محمدابن حسام از فرمانروایان محلی و بزرگانی که در گوشه و کنار قهستان حکمروایی داشته‌اند در ضمن قصایدی نام برده است مانند: امیر زاده عبدالله ترخان، امیر شمس الدین علی، عبداللطیف یاعبدالحسین، سلطانی یوسف، سلطان بایزید و... که مورد مدح یا رثاء شاعر قرار گرفته‌اند.

### مدت زندگانی

وفات او را دولت‌شاه<sup>۵</sup> و قاضی نورائی<sup>۶</sup> به سال ۸۷۵ هـ. ق. نوشته‌اند ولی خواند میر<sup>۷</sup> آن را به سال ۸۹۳ هـ. ق. دانسته است. و این ممکن نیست زیرا دولت‌شاه که به سال ۸۹۲ هـ. ق. تذکره الشعرا را می‌نوشت از او چون رفتگان سخن گفته و تاریخ وفاتش را نیز در دست داشته است. مرحوم دکتر صفا، تاریخ وفات ابن حسام را ۸۷۵ هـ. ق. نوشته است و اگر سال تولد شاعر را ۷۸۳ هـ. ق. بدانیم، قول کسانی مانند حسامی و اعظ که عمر او را ۹۲ سال نوشته‌اند صحیح به نظر می‌رسد. آنچه مسلم است ابن حسام به دوران پیری و شکستگی رسیده است؛ خود وی به ۷۷ سالگی و ۸۵ سالگی اش اشارت دارد:

روز پیری از پس هفتاد و هفت ابن حسام      نطق خود را در ثنای او ثناخوان یافته

و در قصیده‌ای در نعت مولی علی علیه السلام و با ردیف علی چنین می‌گوید:

دارم طمع که از پس هشتاد سال و پنج

بنماید از عنایت خویشم لقا علی علیه السلام

### فرزندان ابن حسام

وی سه پسر به نامهای: عباد، یحیی معروف به شمس الدین، ابوالحسن معروف به خواجه حافظ داشت.

حسامی واعظ، شاگرد ابن حسام، در قطعه‌ای به مطلع:

پرسان خواجه حافظم ای قاصد صبا برکوی او گذر کن و واجب ز من بپرس

خواجه حافظ را ستوده است. اما خود وی در دیوان، تنها از شمس الدین نام برده است و در

بزرگداشت او گوید:

در مجلس تکلم تفسیر خوان تو ارواح انبیا بنشینند و اولیا

شاید که بر عبارت و الفاظ او کند روح مقدس ملکوت شما ثنا

### آثار ابن حسام

۱- دیوان اشعار: شامل قصاید، غزلیات، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، مثنی، مرتع، ملمع و لغز که موضوع آن اشعار غالباً حمد و نعت خدا و رسول و منقبت اهل بیت علیهم السلام می‌باشد. واقعه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام در شعر او جایگاه قابل توجهی دارد. وی در به کار بردن قوافی و ردیفهای دشوار، التزامهای هنرمندانه و به طول کلی قصاید و اشعار مصنوع نیز مهارت کافی داشته است.

۲- خاوران‌نامه: منظومه‌ای است حماسی و دینی به بحر متقارب - به تقلید از شاهنامه فردوسی - در شرح غزوات حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و دلآوریهای ایشان و یارانشان که از بهترین نمونه‌های حماسه دینی به حساب می‌آید.

۳- نثر اللالی: ترجمه منظوم شماری از کلمات قصار حضرت علی علیه السلام.

۴- دلایل النبوه و نسب‌نامه: ذکر دلایل نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نسب‌نامه آن حضرت تا حضرت آدم علیه السلام به صورت منظوم.

### وفات

ابن حسام، در رفتن از این جهان بیدار، هشیار، بینا، شنوا و دانا و زبانش به این سخنان گویا بوده است:

جان به حق واصل شدو من از پی جان می‌روم گرچه دشوار استاره، لیکن من آسان می‌روم

می‌دهندم مژده یدعو الی دارالسلام من به دعوتخانه رحمت به مهمان می‌روم

آیه «لاتقنطوا» امیدواری می‌دهد من بدان امید بر امید غفران می‌روم

پیش از این جانان دلم را وعده دیدار داد  
 من کنون بر وعده دیدار جانان می‌روم  
 در وفاداری مهر مصطفی و آل او  
 عمر شیرین صرف کرده همچو سلمان می‌روم  
 پس از سرودن تمام این قصیده که ۲۸ بیت است؛ به یگانگی خدا و پیمبری مصطفی گواهی داد  
 و در دم روانش به روان پاک مولایش علی علیه السلام که آن دم بر بالین او آمده بود، پیوست و همراه او  
 به بهشت جاویدان شتافت:

رفت خواهم در رکاب آن همایون منزلت  
 من که اکنون بر ولای شاه مردان می‌روم  
 جسد عنبر سرشت او را چنان که خود گفته:

خاکم از عنبر سرشت، استاد فطرت در ازل  
 زین جهت مشکین شود مغز از گل مبدای من  
 بر فراز تپه‌ای که اکنون پایتخت نامیده می‌شود به خاک سپردند.

عاشقان و علاقه‌مندان به این شاعر وارسته که به اعتقاد مردم صاحب کرامت بوده است از دور  
 و نزدیک به زیارت قبرش می‌شتابند.

نخستین بار مقبره ابن حسام در سال ۹۲۰ هـ. ق. پایه گذاری شده سپس در قرن سیزدهم به وسیله  
 امرای قهستان به شکل کنونی بازسازی گردید. تاریخ‌نویسی آن به صورت ابیات زیر در سنگی که  
 هم‌اکنون در بدنه بیرونی مقبره، داخل ایوان، موجود است؛ منقور شده است:

ای رفته آستان تو رضوان به آستین  
 جاروب فرش مسند تو زلف حور و عین  
 در سال صادوغین و هم‌نیز راءوباً [۱۲۹۲ هـ. ق.]  
 این بقعه شریفه که چون روضه برین  
 تعمیر شد به حکم امیری که به علم  
 نامش امیر حشمت ملک و معین دین...  
 بادا بنای دولت بانی به روزگار  
 با شوکت و جلالت و عز و شرف قرین  
 و هم اکنون آن بنای زیبا که در سال ۱۳۳۰ خورشیدی با کمک ارادتمندان آن بزرگوار مرمت  
 شده است برجاست.

بقعه ابن حسام آباد باد  
 مرغ روحش کز قفس آزاد شد  
 در فضای قرب حق آزاد باد  
 سینه او مخزن اسرار بود  
 قسبه او مرکز ارشاد باد  
 گنج معنی بود در کنج دلش  
 دفتر او جای استشهاد باد  
 شاعران را نام او استاد بود  
 بر تمام شاعران استاد بود  
 دعوی فضل و هنر بر باد باد  
 جای تشبیهات و تحقیقات او  
 مشرب او مشرب اوتاد باد  
 مسلک او مسلک ابدال بود  
 بلبلان را نغمه و فریاد باد  
 از فضای پایتختش دمبدم

یار شیرین دلبر دیرین من  
مصطفی دین مصطفی بین آفرین  
بر ولای حیدر و اولاد رفت  
روز محشر بر در دارالسلام

آن مکان یادش از این فرهاد باد  
همردیف بودند و مقداد باد  
همنشین حیدر و اولاد باد  
حضرتش را از صمیمی یاد باد

«غلامحسین صمیمی»

### پی نوشتها

- ۱- درباره این شخصیت رکن: فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه ملی پاکستان (کراچی)، ص ۳۶۴، و نیز: اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۲۶۳.
- ۲- علیقی منزوی: «فرهنگ نامه‌های عربی به فارسی»، مقدمه لغت نامه دهخدا، صص ۳۱۲-۳۱۳.
- ۳- سعید نفیسی: تاریخ نظم و نثر فارسی، ص ۳۰۲.
- ۴- علی اکبر دهخدا: لغت نامه، ذیل «رواسی».
- ۵- دولتشاه سمرقندی: تذکرة الشعراء، ص ۴۹۶.
- ۶- قاضی نورالله: مجالس المؤمنین، ص ۵۰۹.
- ۷- خواند میر: حبیب السیر، ج ۴، ص ۳۳۶.

### منابع

- ابن حسام خوسفی: دیوان، به تصحیح احمد احمدی بیرجندی و محمد تقی سالک، مشهد، ۱۳۶۶.
- صفاء ذبیح الله: تاریخ ادبیات در ایران، ج چهارم، تهران، ۱۳۶۴.
- خواند میر: تاریخ حبیب السیر، ج چهارم، ص ۳۳۶.

پرتال جامع علوم انسانی  
مطالعات فرهنگی